

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی فرمایش جناب شیخ در مورد مساله ی لزوم معاطاة است. جناب شیخ، بر اساس جمع بندی ای که کردند نتیجه گرفته اند که ادله ی صحت معاطاة، نشان می دهند که معاطاة مفید ملک است. ایشان صریحا فرمودند:

و القول الثانی لا یخلو عن قوة...

یک قول، قول مشهور بود که بگوییم معاطاتی که در آن قصد ملک شده است، افاده ی اباحه می کند و یک قول هم این بود که معاطاتی که در آن قصد ملک شده است مفید ملک است. ایشان فرمودند که ما چاره ای نداریم و قول به افاده ی ملک را قوی تر می دانیم و نمی توانیم دست از ادله ی صحت معاطاة برداریم. سیره ی عقلائیة داشتیم که مفصل بحثش را کردیم و همین طور صدق عرفی بیع و عقد و تجارت بر معاطاة مسلم بود. آیه ی "إلا عن تكون تجارة عن تراض" شامل معاطاة شد. "أوفوا بالعقود" شامل معاطاة شد. "أحل الله البيع" شامل معاطاة شد و همین طور روایاتی که بحث کردیم. ما هم در این مرحله همراه شیخ شدیم و تبعاً للشیخ و غیر ایشان، می گوییم معاطاة مفید ملک است و عقد و تجارتی صحیح و بیعی عرفی است که مفید ملک است.

بیان اقوال در افاده ی لزوم توسط معاطاة:

از امروز می خواهیم بحث کنیم که آیا این معاطاة از ابتدا، ملک لازم را افاده می کند؟ مثل بیع بالصیغة. مشهور می گوید بیع بالصیغة از اول مفید ملک لازم است و اگر رجوعی در آن امکان داشته باشد از باب ادله ی خیار است و إلا طبیعت خود بیع بالصیغة افاده ی ملک لازم می کند و ما نمی توانیم در آن به ملک جائز فتوی بدهیم. آیا معاطاة هم همین طوری است؟ لذا شیخ می فرماید:

و هل هی لازمة ابتداء مطلقا...

یعنی از ابتدا به ما ملک لازم بدهد. "مطلقا" در مقابل تفصیلی است که بعضی ها قائل شده اند و گفته اند اگر دالّ علی التراضی، لفظ باشد، معاطاة لزوم می آورد و اما اگر دالّ علی التراضی فعل است و فقط داده اند و گرفته اند و هیچ کلمه ای بین این ها ردّ و بدل نشده است، مفید لزوم نیست. شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه گفته است معاطاة از ابتدا لازم است. مرحوم شیخ اعظم می گوید این هم یک قول است که بگوییم معاطاة از ابتدا، مفید ملک لازم است چه لفظی دلالت بر تراضی بکند و چه لفظی بر تراضی دلالت نکند. در مقابلش هم آن تفصیل وجود دارد که گفتیم. قول سومی هم وجود دارد که اصلا معاطاة افاده ی ملک لازم نمی کند بلکه مفید ملک جائز است. لزوم کی می آید؟ مثلا وقتی تلفی اتفاق می افتد لزوم، از باب تلف می آید یا تصرفی انجام شود که آن تصرف منجر به لزوم شود. مثلا متاع را بفروشد یا وقف کند یا وطی کند. بنابراین این جا سه قول داریم:

یک: ملک لازم از ابتدا مطلقا.

دو: ملک لازم بنابراین که دالّ علی التراضی لفظ باشد.

سه: ملک غیر لازم از ابتدا مطلقاً. منتهی از ابتدا ملک غیر لازم است و اگر طرّاً احد الملزمات پیش بیاید بله! آن موقع لزوم درست می شود.

مختار شیخ افاده ی لزوم است:

جناب شیخ هم قائل هستند که:

وجوه، أوفقها بالقواعد هو الاول...

حرف شیخ مفید را تایید می کند و می گوید اوفق این وجوه با قواعد این است که بگوییم وقتی که معاطاة در ادله ی عقد و تجارت و بیع قرار گرفت از ابتدا مفید ملک لازم است.

پس اولاً صریحاً مدعا را روشن می کند و می گوید معاطاة اولاً مفید ملک است و ثانیاً ملکش، ملک لازم است.

شیخ برای اثبات لزوم، این جا هشت تا دلیل آورده است. حالا باید ادله را یکی یکی بررسی کنیم. بعضی از این ادله را قبلاً در بحث صحت بررسی کردیم. مثل "أوفوا بالعقود" که بعضی ها می گفتند این آیه دالّ علی اللزوم است و از لزوم باید صحت را در بیاورید. بعضی ها مشترک هستند و هم از آن ها لزوم نتیجه می شود و هم از آن ها صحت نتیجه می شود.

اقدام شیخ در تاسیس اصل:

شیخ برای آن که لزوم را درست کند یک قانونی می خواهد درست کند که این قانون هم نافع است و هم اختصاص به معاطاة ندارد. شیخ می خواهد یک قانون کلی به نام اصالة اللزوم فی الملک درست کند. اصل در هر ملکی لزوم است. اگر این قانون درست شد و ما توانستیم در اصالة اللزوم فی الملک با شیخ همراه شویم و این قوانین را درست کنیم، اختصاص به معاطاة نخواهد داشت و همه جا کاربرد دارد. هر جا ملکیتی شکل گرفت، اصالت با لزوم است.

اجمالی در وضعیت ادله ی اصالة اللزوم:

این ادله در یک رتبه نیستند. بعضی از آن ها اصل عملی هستند مثل استصحاب و بعضی ها عموماًتی هستند مثل "أوفوا بالعقود" که بحثش را خواهیم کرد و یا مثل حدیث سلطنت و یا "تجارة عن تراض" یا "أحل الله البيع" البته اگر توانستیم علاوه بر صحت، لزوم را هم از آن ها به دست بیاوریم. این ادله در یک رتبه نیستند ولی خروجی این هشت تا دلیل از نظر شیخ، اصالة اللزوم در ملک است. درست است که دایره ی دلالت بعضی از آن ها نسبت به بعضی دیگر، اضیق یا أوسع است، درست است که بعضی از آن ها اصل عملی هستند و بعضی دیگر از ظهورات لفظیه هستند، اصل لفظی هستند، یک عمومی یا یک اطلاقی در دلیل درست می کنیم که از آن لزوم در می آید اما عرض کردم که خروجی این ها اصالة لزوم است.

بیان کیفیت جریان استصحاب در ما نحن فیه:

حُسن کار شیخ این است که از استصحاب شروع می کند. این که می گویم حسن است به خاطر این است که تا الان در ادله ی صحت، بیشتر با ادله ی اجتهادیه - روایات و آیات - کار می کردیم. حالا برای تکمیل آن بحث هایی که روی دلیل لفظی کار می کردیم جناب شیخ می خواهد اصالة اللزوم در ملک را از استصحاب شروع کند. لذا می فرماید:

هو الاول بناء علی اصالة اللزوم فی الملک...

دلیل اول مان استصحاب است. درباره ی استصحاب ما باید در چند مرحله بحث کنیم تا این جا مشکل شیخ را حل کنیم و نظر ایشان را به دست بیاوریم. یعنی بگوییم ما از استصحاب می خواهیم استفاده کنیم تا چه شود؟ معاطاتی انجام شد. این معاطاة افاده ی ملکیت می کند. مثلا این کتاب را خدمت شما می دهم و شما هم چیزی در مقابلش به من می دهید. أخذ و إعطاء شکل می گیرد و من مالک این ثمن می شوم و شما هم مالک این مبیع می شوید و ملکیت شکل می گیرد. حالا که ملکیت شکل گرفته است معطی می خواهد رجوع کند. آیا می تواند ملکیتی را که به وجود آورده است زائل کند؟! مصبّ استصحاب می شود. رجوع معطی - حالا بنده رجوع کنم یا شما رجوع کنید - آیا می تواند ملکیتی را که قطعا حادث شده است بردارد؟! چون دلیل صحت معاطاة گفت معاطاة عقد صحیح است و افاده ی ملکیت می کند و با این أخذ و إعطاء شما مالک شده اید و من هم مالک شده ام. مصبّ استصحاب می شود.

مواردی که در جریان استصحاب در ما نحن فیه باید تعیین تکلیف شوند:

منتهی اگر این استصحاب بخواهد درست شود اولاً من باید فتوی بدهم که استصحاب در شبهات حکمیه حجت است. چون من الان می خواهم از استصحاب، حکم شرعی را، حکم خدا را استفاده کنم. این را توضیح خواهم داد. ما نمی خواهیم کل این بحث را انجام بدهیم. جایش در اصول است ولی باید آشنا باشیم که این جا چه می خواهیم بکنیم.

و لذا کسانی مثل محقق خوئی که قائل به حجیت استصحاب در شبهات حکمیه نیستند، بلکه آن را یک قاعده ی فقهی در شبهات موضوعیه می دانند نه یک اصل عملی جاری در شبهات حکمیه، راه استصحابشان در این جا بسته است. محقق خوئی هر چه این جابحث کرده است لویی بحث کرده است. یعنی بنابر قبول حجیت استصحاب در شبهات حکمیه.

بحث دیگر این است که حالا اگر استصحاب در شبهه ی حکمیه حجت باشد، آیا این استصحاب در یک امر شخصی و جزئی است یا استصحاب کلی است؟ اگر شخصی باشد آیا ارکان استصحاب در این امر شخصی درست است؟ اگر استصحاب کلی باشد از کدام قسم آن است؟ آیا ملک متزلزل و ملک لازم دو فرد از یک کلی هستند که حکم قصیر و طویل را دارند؟!

شیخ بحث حجیت استصحاب در شبهات حکمیه را مطرح نمی کند چون به حجیت قائل است. اما سعی کرده است این بحث دوم و سوم را رسیدگی کند که ببینیم اگر قرار است این جا استصحاب پیاده شود، جریانش چه مکانیزمی دارد؟! شیخ چطور این استصحاب را تصویر کرده است؟ کلی یا شخصی

تصویر کرده است؟ اگر کلی تصویر کرده است کدام نوع از کلی است؟ این استصحاب کلی از آن استصحابات کلی ای است که ما به آن ها فتوی می دهیم یا از آن ها نیست؟

پس خلاصه ی مساله این است که اولاً من معاطاة را مفید ملک دانستم. حالاً می خواهم بدانم که آیا رجوع معطی می تواند این ملک را رفع کند؟ اگر در این رافعییت شک داشته باشم، استصحاب بقاء ملکیت می کنم. از استصحاب بقاء ملکیت، لزوم در می آید به شرط این که من بتوانم این چند مرحله را درست کنم. یک مرحله، حجیت استصحاب در احکام کلی است. یک مرحله هم حجیت استصحاب شخصی است البته اگر خواستم استصحاب شخصی جاری کنم و یک مرحله هم اگر توانستم این استصحاب را کلی بدانم، باید مساله ی استصحاب کلی را حل کنم.

این یک بحث بسیار مهمی است که هم استصحاب را برای ما در این بحث های معاملی کاربردی می کند و هم اگر ما بتوانیم اصالة اللزوم فی الملک را درست کنیم خیلی نافع و مؤثر است.

بیان مناط حکمیه بودن یک شبهه:

اما بخش اول؛

بنده یک مقدمه از آن را عرض می کنم و یک مقدار توضیح اختلافی را که مرحوم نراقی با مشهور داشته اند - و محقق خوئی هم قول نراقی را در حجیت استصحاب اختیار کرده اند و لذا فتوی داده اند که استصحاب در شبهات حکمیه اصلاً به درد نمی خورد - خواهم داد.

مستحضر هستید که در یک تقسیم بندی می گوئیم شبهات دو دسته هستند. بعضی از آن ها موضوعیه هستند و بعضی ها هم حکمیه هستند. فارق اصلی شبهه ی حکمیه و موضوعیه این مساله نیست که کسی که شک در موضوع کند شبهه اش موضوعیه باشد اما کسی که شک در محمول – یعنی در تکلیف و حکم – کند شبهه اش حکمیه باشد. خدا شیخ را رحمت کند. ایشان خیلی زیبا در رسائل گفتند وقتی ما درباره ی حرمت غناء بحث می کنیم، اگر کسی در غناء تردید کرد و گفت غناء چیست؟ این شبهه حکمیه است ولو این که غناء موضوع دلیل است. پس مناط شناخت شبهه ی حکمیه این است که شما در لسان دلیل شبهه داشته باشید، در حکم کلی الهی تردید داشته باشید. این تردید گاهی اوقات از ناحیه ی موضوع است و گاهی هم از ناحیه ی محمول است، اشکالی ندارد و چه موضوع باشد و چه محمول باشد شبهه حکمیه است. لذا اگر کسی در مفهوم غناء تردید کرد شبهه اش موضوعیه نیست بلکه حکمیه است. کما این که اگر کسی مفهوم برایش روشن بود ولی در حکم تردید داشت مثلا نمی دانست وطئ حائض بعد از انقطاع دم و قبل از اغتسال، جائز است یا نیست؟ خب این در حکم خدا تردید دارد. جواز را نمی داند. محمول را بلد نیست. می داند که انقطاع دم یعنی چه، اغتسال یعنی چه، اما در این که وطئ چنین مرأه ای جائز است یا نه، تردید دارد. چنین شخصی در حکم تردید دارد. لذا مناط شبهه ی حکمیه این می شود که من در لسان دلیل شبهه داشته باشم. حالا یا اصلا دلیل ندارم یا دلیل روشن نباشد و یا دلیل معارض داشته باشد.

بیان مناظ موضوعیه بودن یک شبهه:

در مقابل، گاهی من در دلیل مشکل ندارم بلکه به جهت اشتباه امور خارجی گرفتار می شوم. مثلاً نمی دانم این خمر است؟ نمی دانم. نمی دانم این مایع خارجی، پاک است؟ نمی دانم.

در ادله ی استصحاب نوع سوالاتی که از امام علیه السلام شده است، شبهات موضوعیه است. یعنی یک کسی چرتش گرفت حالا نمی داند که خوابی که ناقض طهارت مائیه است عارضش شده است یا نشده است. نه این که حکم را نمی داند بلکه موضوع را نمی داند. نمی داند چشم هایش که روی هم رفته است، آیا انقطاعی حاصل شد؟ چشم ندید، گوش نشنید، چیزی را احساس نکرد تا طهارت از بین برود؟ این جا اشتباه امور خارجی است. به اصطلاح، شبهه، موضوعیه است.

پس یک بار شبهه، موضوعیه است که مالِ جایی است که با لسان دلیل کار ندارم. یک بار هم شبهه، حکمیه است که مالِ جایی است که در لسان دلیل شبهه دارم. حالا یا در موضوع دلیل و یا در محمول دلیل.

حالا سوال این است که آن چه که در ادله ی استصحاب وجود دارد و موضوع سوال است، اکثراً شبهات موضوعیه است. آیا در ادله ی استصحاب دلیلی داریم بر این که استصحاب را به شبهات حکمیه تسری بدهیم؟ آیا در دلیل استصحاب فقط شبهه ی موضوعیه را مبنا قرار می دهیم یا علاوه بر آن شبهه ی حکمیه هم هست؟ محقق خوئی می گوید این تسری درست است و تعلیل عمومیتی دارد و ما می توانیم اختصاص به شبهه ی موضوعیه را برداریم اما یک مشکلی داریم که مشکل نراقی

است. شما در رسائل، آن را ملاحظه کرده اید و محقق خوئی می خواهد بگوید استصحاب در شبهات حکمیة، حجیت ندارد. اگر حجیت نداشته باشد یک قاعده ی فقهی می شود که در شبهات موضوعیه جاری می شود. اگر این مبنا شود که دیگر استصحاب این جا به درد من نمی خورد که بخواهد لزوم ملک را به عنوان حکم کلی الهی اثبات کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.